هو العلیم

ساختار وجودی مرد و زن و هدف از خلقت ایشان

شرح حدیث عنوان بصری ـ تدبیر و امور خانواه ـ

جلسه ۷۷

بیانات

حضرت آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذباللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

بحث ما راجع به كيفيت ارتباط خانوادگی و نحوه زندگی خداپسندانه و مورد رضای اسلام در روابط بين زن و شوهر قرار داشت. مختصری از مطالب گذشته به‌نحو اجمال و مرور اين است كه خدای متعال مرد را به واسطه جنبه فاعلی كه دارد، دارای خصوصياتی مطابق با تكليف و تعهدی كه بر عهده او گذاشته شده است قرار داده است. و زن را به خاطر جنبه انفعالی كه دارد، خصوصيات و صفاتی مطابق با تعهد و مسئوليتی كه نظام خلقت بر عهده او گذاشته قرار داده است. هركدام از اين دو اگر جای خود را با ديگری عوض كنند نه تنها در نظام احسنِ تربيت و در نظام تكاملی مُجتمَع و تمدن انسانی فساد

بار می‌آید بلکه برای رسیدن به تکامل خود آن اشخاص هم موانع جدی بوجود می‌آید.

روی این جهت بحث به اینجا رسید که بسیاری از افراد مطلب را از نقطه نظر عالم کثرت و از نقطه نظر توجه به ظاهر نگاه کرده‌اند و مطالبی خلاف آنچه که خدای متعال در وجود زن و مرد قرار داده است بیان کرده‌اند؛ گروهی زن را حتی از دائره انسانیت خارج کرده و او را پایین‌تر از مرتبه انسان قرار داده‌اند. گروهی هم پا را فراتر از حد اعتدال و اقتصاد قرار داده‌اند و در مرتبه افراط به آن حد پیشروی کردند که مقام و موقعیت و استعدادهای زن را فراتر از استعدادهای مرد شمردند. عقل زن را بالاتر از عقل مرد و ایمان زن را بالاتر از ایمان مرد و خصوصیات اخلاقی و تکوینی او را فراتر از مرد بحساب آوردند. به نظر می‌رسد این‌گونه افراد عالماً و عامداً و مغرضاً این مطالب را مطرح کردند؛ چون هیچ‌کس نمی‌تواند با ذهنی صاف و بدون غلّ‌وغش و بدون غرض و مرض این مطلب را به این کیفیت بیان کند و در این مسئله جای شکی نیست.

بنابراین ما باید ببینیم نظر اسلام نسبت به ساختار وجودی زن و مرد چیست و هدف عالم تکوین و عالم خلقت از خلقت زن و مرد چیست. و آیا هر دو برای رسیدن به نقاط تکاملی خود مساوی خلق شدند؟ و یا اینکه به اعتقاد بعضی یکی مقدمه برای تکامل دیگری خواهد بود و در اصل، آن سکّه فلاح و رستگاری و رسیدن به کمال به نام مرد زده شده است نه به نام زن! آیا این درست است یا اینکه مطلب چیز دیگری است؟

در آیات شریفه قرآن نسبت به این مسئله تصریحاتی وارد است، آیات در این زمینه بسیار است. آیه‌ای دارد که تمام نقاط حسّاس و آن مسائل کلیدی تربیت زن و مرد و اهدافی که زن و مرد به آن اهداف می‌رسند را مشروحاً بیان کرده است. در آیات قرآن تا آنجایی‌که انسان مطالعه و قرائت کند و تدبّر کند به این مسئله پی می‌برد که وقتی‌که خطاب برای مؤمنین و مؤمنات هست اکثریت توجه این خطاب‌ها به مردان است: يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... البقرة، ١٠٤ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هاجَرُوا ... البقرة، ٢١٨ جاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوالِهِمْ

وَ أَنْفُسِهِمْ ... التوبة، ۲۰ و امثال ذلك که در این خطاب‌ها، خطاب به مرد است؛ یعنی ضمیری که در اینجا آمده خطاب به مرد است، چون در زبان عرب به خلاف زبان فارسی که برای مذکّر و مؤنث جملات تفاوتی نمی‌کند مثلا برو و بیا هم به زن گفته می‌شود هم به مرد، در زبان عربی برای مرد یك جمله‌ای استعمال می‌شود، برای زن جمله دیگری استعمال می‌شود. ضمائر در تخاطب، تفاوت می‌کنند. چطور اینکه در زبان انگلیسی هم مسئله همین‌طور است زن و مرد یکسان است، فقط در ضمیر با هم اختلاف دارند امّا در جملات نه، زن و مرد هر دو با هم به یك نَسَق آورده می‌شوند. در زبان عربی تمام خطاب‌ها، خطاب به مرد است: ای کسانی‌که ایمان آوردید، ای کسانی‌که مجاهده کردید. ولی آیا مقصود فقط مرد است یا اینکه زن را هم شامل می‌شود؟ شکّی نیست همان‌طوری که مرد مکلّف به ایمان پروردگار و عمل صالح و اطاعت از دستور و برنامه‌ای است که شرع مقدس آن برنامه را برای تکامل او بوجود آورده است زن هم همین‌طور است و تفاوتی

ندارد. در اینجا ممکن است دو وجه برای این مسئله مطرح بشود: وجه اوّل این است که اگر قرار باشد که در هر جایی دو کلمه استعمال بشود طبعاً این از لطف ساقط می‌شود؛ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از مردان، ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید از زنان. دوباره ای کسانی‌که جهاد می‌کنید از مردان، ای کسانی‌که ...، این معنایی ندارد، یعنی لطفی در عبارت ندارد و مسئله از شئون بلاغت خارج است.

پس بنابراین، آن مطلبی که بعضی‌ها مطرح می‌کنند این است که شاید در اینجا به واسطه آن اعتلاءِ روحی و رجحان در شخصیت مرد، خدای متعال خطاب را متوجه هر دو کرده، منتها آن ضمیری که به کار برده است آن ضمیر مردان است، البته زنان هم شامل این خواهند شد، این به‌خاطر علو شأن مردان است. ولی اگر ما یک قدری بیشتر دقت کنیم و مسئله افراط و تفریط را کنار بگذاریم، متوجه می‌شویم که یک نکته بسیار دقیق و لطیفی در اینجا قرار دارد، و آن نکته که بعداً به او اشاره خواهم کرد اشاره به جنبه عقلانی و جنبه تفکّر و آن روح ایمانی

است که آن روح ایمان در هر دوی این دو جنس وجود دارد و خطابی که در اینجا تعلق گرفته است نه به خصوصیت ظاهری رجولیت و انوثیت این دو جنس است، بلکه به همان جنبه‌روحانی این دو مسئله برمی‌گردد. که ان‌شاءاللَه راجع به این قضیه اگر خداوند توفیق داد در این مجلس و الا در مجلس دیگر توضیحی عرض می‌کنم.

ولی در بعضی از آیات ما می‌بینیم که آیه هر دو جنس را با هم ذکر کرده است. آیه‌ای که می‌فرماید: إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ. .. الأحزاب، ۳۵ ببینید مسلمین با مسلمات، مؤمنین و مؤمنات، این نظر بر این دارد که جای هیچ شك و شبهه‌ای دیگر باقی نگذارد، مسئله مربوط به هر دو است. کسی نیاید بگوید چرا در اینجا خدا خطاب به مردان کرده است پس بنابراین مردان دارای رجحان هستند و زنان در مرتبه پایین تر هستند و مورد توجه نیستند. نه، مسلمین و مسلمات، مؤمنین و مؤمنات وَ الْقانِتِينَ وَ الْقانِتاتِ آنهایی که به خدا ابتهال می‌کنند و رو

می‌آورند و دعا می‌کنند وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِرَاتِ هم افرادی که صبر می‌کنند و هم زنانی که صابر هستند، بر تکالیف صبر می‌کنند، بر مصائب صبر می‌کنند، بر فرازونشیب‌های زندگی که برای آنها پیدا می‌شود صبر می‌کنند، صبر در خوشی که معنا ندارد! بر آنچه که برای آنها خدا تقدیر کرده است صبر می‌کنند. الْمُتَصَدِّقِينَ آن کسانی‌که صدقه می‌دهند وَ الْمُتَصَدِّقَاتِ زنها، وَ الْخاشِعِينَ آنهایی که در مقام خشوع هستند وَ الْخاشِعاتِ زن‌هایی که در مقام خشوع‌اند. وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظَاتِ آن مردانی که خود را از تماس با نامحرم در امان می‌دارند و زنانی که خود را از تماس با نامحرم محفوظ می‌دارند. وَ الذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِرَاتِ آن افرادی که ذکر خدا را بسیار می‌کنند و بسیار یاد خدا هستند، دائماً در حال توجه به او هستند و او را معیار برای کارشان قرار می‌دهند وَ الذَّاكِرَاتِ زن‌هایی که این‌چنین هستند. نتیجه چه خواهد شد؟! أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً الأحزاب، ۳۵ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ خدا برای اینها نمی‌گوید ... أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً

عَظِیماً خدا برای همه‌اینها به صیغه رجولیت و به صیغه ذکوریت مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً که این بسیار نکته دقیقی است. این را در نظر داشته باشید تا اینکه ما وقتی وارد بحث عدم اختلاف بین زن و مرد در مراتب عالی و ملکوت می‌شویم، این نکته در آنجا به درد می‌خورد و باید ملاحظه کرد.

در این آیه زن و مرد هر دو با هم ذکر شده است؛ یعنی هیچکدام از این دو از قلم نیفتاده است. در مقام صبر هر دو باید صابر باشند. وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِماتِ در مقام صوم و روزه هر دو باید امساک کنند. در مقام خشوع هر دو، اسلام هر دو، ایمان هر دو، الْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ عدم تماس و نگاه به نامحرم در هر دو، ذکر خدا هر دو، قانتین هر دو، این آیه می‌خواهد این را برساند که در نظام تکاملی خلقت این دو جنس با هم یک هدف را دارند تعقیب می‌کنند. اگر مرد باید صبر بر شدائد کند، زن نمی‌تواند از این صبر خود را بر کنار نگه دارد و بگوید به من چه ارتباطی دارد! اگر مرد اسلام می‌آورد زن هم باید اسلام بیاورد. اگر مرد ایمان می‌آورد زن هم باید ایمان بیاورد. به عبارت

دیگر باید زن متوجه این نکته باشد که آن سفره‌ای که خدای متعال برای تکامل مرد پهن کرده است او را هم بر سر این سفره دعوت کرده است و تصور نکند که این فقط اختصاص به مرد دارد و او از دائره تربیت و تکامل خارج است.

آیه شریفه‌ای در قرآن هست که به این مسئله اشاره بیشتری دارد. می‌فرماید: وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً النساء، ۱۲٤ کسی که عمل صالح انجام بدهد چه زن باشد یا مرد باشد، مرد باشد یا زن باشد مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ درحالی‌که این عمل را از روی ایمان انجام می‌دهد، ایمان به پروردگار دارد، نه به خاطر خوشی دنیایش، ایمان به‌پروردگار دارد نه به خاطر اینکه به مطامع دنیا برسد؛ یعنی عملی را که مرد انجام می‌دهد و زن انجام می‌دهد، باید این عمل چهره داشته باشد، باید سمت‌وسو داشته باشد، باید جهت داشته باشد.

زن وقتی‌که در مقام اطاعت از شوهر است باید بداند که این اطاعت از شوهر به خاطر خدا است که دارد این موهبت و نعمت را نصیب او می‌کند، نه به

خاطر اینکه اطاعت از شوهر می‌کند چون شوهرش را دوست دارد. پس اگر روزی او را دوست نداشت دیگر اطاعت خبری نیست ظاهراً هم همین‌طور است! یا اینکه حالا مرد برای عائله خودش به زنش محبّت می‌کند، باید بداند که این محبّت بر اساس روابط و تکالیفی است که خدای متعال تنظیم کرده، نه براساس علاقه‌ای که به همدیگر دارند. بعداً خواهد آمد که علاقه این دو به همدیگر چه نقش اساسی در حرکت تکاملی و در سرعت یافتن سیر تکاملی هر دو می‌تواند ایفاء کند.

امّا نقش اوّل را ایمان تشکیل می‌دهد؛ یعنی وقتی‌که مرد به زن محبّت می‌کند، زن را تربیت می‌کند، وسائل آسایش و تربیت او را فراهم می‌کند، او را به خود وا نمی‌گذارد که با هر کسی ارتباط داشته باشد، به هر جایی‌که می‌خواهد تلفن بزند، با هر کسی‌که دلش می‌خواهد صحبت بکند، با هر فردی که می‌خواهد روابط دوستانه برقرار بکند، این مرد باید بداند که این عملی را که انجام می‌دهد براساس تکلیف الهی است نه بر اساس علاقه، علاقه یک روز

هست، یک روز کم می‌شود، بالاخره بشر است دیگر، امروز فرض کنید که در اینجا خسته است مرد از سر کار برمی‌گردد و چِک او برمی‌گردد و ... از این چیزها که در این دوره و زمانه خیلی اتفاق می‌افتد مشتری می‌آید و داد و بی‌داد می‌کند، در کوچه چه می‌شود و وارد خانه می‌شود: آی تو فلان، آی تو فلان، می‌زند کاسه کوزه را ...

نکته مهم در اینجا این است که در این حال خوب توجه کنید! در این حال باید طرفین به تکالیفشان عمل کنند نه وقتی‌که دارند به همدیگر می‌خندند، در آنجا هنر نیست. شما اگر به یک فرد در خیابان هم بخندید، آن هم به شما یک لبخند می‌زند، او برنمی‌گردد یکی توی گوش شما بزند. مهم این است که انسان در اوقاتی که در آن اوقات، نفس برای تمرّد مجال پیدا می‌کند، نفس برای سرکشی موقعیت پیدا می‌کند، نفس برای انحراف جای مناسب پیدا می‌کند، آنجا بایستی به مسئولیتت عمل بکنی، این اعتماد می‌آورد، و الا سر سفره حلوا نشستن که هنر نیست، خندیدن در وقت با هم خوش بودن که هنر نیست. هنر اینجاست که طرفین احساس کنند به آن

وظایفی که خدای متعال [فرموده عمل کردند] این را می‌گویند ایمان باللَه، این ایمان در اینجا می‌آید. و الّا اگر ایمان نباشد امروز ما با هم قهر می‌کنیم من می‌روم پی کار خودم، این می‌رود پی کار خودش، دیگر چه می‌ماند؟ امروز با هم آشتی فردا با هم فلان، هر کسی برود مسئله خودش را انجام بدهد دیگر چه می‌ماند؟

ایمان باللَه وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ... النساء، ١٢٤ پدر آدم را همین وَ هُوَ مُؤْمِنٌ در می‌آورد، دم شتر را همین وَ هُوَ مُؤْمِنٌ به زمین می‌رساند. در مواردی که خوبی و خوشی و خنده و این حرفها است که وَ هُوَ مُؤْمِنٌ آنجا معنا ندارد. یعنی این عمل صالح که دارد انجام می‌گیرد باید وجهه داشته باشد، باید سمت داشته باشد که این عمل صالح انسان را در چهارچوبی اعتدالی برقرار می‌کند که آن چهار چوب در همه احوال انسان را حفظ می‌کند، در همه احوال انسان را نگه می‌دارد؛ باشد، همان است، نباشد، همان است. امروز وضعیت به این کیفیت است،

انسان تخطّی نمی‌کند. چرا؟ چون ساخته شده است، برنامه به او داده شده است، در آن کادر معین خود را محصور کرده است، دیگر نمی‌تواند تخطّی از آن انجام بدهد. این می‌تواند حیات را برای انسان بیاورد، این می‌تواند آنچه را که مقصود از خلقت و تربیت انسان است برای انسان بوجود بیاورد.

اگر یک شخصی بخواهد در این مرتبه حرکت بکند، چقدر فرق می‌کند با اینکه بخواهد اساس را براساس روابط طرفین بگذارد، اساس را براساس علاقات طرفین بگذارد. اینکه نمی‌شود، اینکه سنگ روی سنگ بند نمی‌شود، این همین وضعیتی است که هست. تا مادامی که خوبی و خوشی و خنده است این‌طور، همین که مسئله یک‌خرده بالا و پایین شد، فشارهایی آمد، زندگی دچار اختلاطی شد، گاهی یسر، گاهی عُسر، نق و نوق شروع می‌شود، از این‌طرف، از آن‌طرف و بعد کم‌کم این زاویه، انفراج بیشتری پیدا می‌کند البته راجع به این مسائل صحبت خواهیم کرد، منتها برای رسیدن به این نکته که امروز مورد نظر هست به اجمال مطالبی را عرض می‌کنم

ان‌شاءاللَه مطالب به گوش شما خواهد رسید که تابه‌حال نشنیدید

اگر زن و شوهر بخواهند اساس زندگی خود را براساس ایمان به خدا قرار بدهند این زندگی، زندگی محکم است. پایه‌های این زندگی دیگر روی خاک نیست، پایه‌های این زندگی در یک وضعیت و در یک موقعیت بسیار محکمی استوار شده است و بادها دیگر نمی‌توانند این را بلرزانند. باد می‌آید نوساناتی بوجود می‌آورد، اما دیگر تیرآهن که پایین نمی‌آید، خیلی بخواهد تغییر بکند، فوقش فرض کنید یک حرکتی در سطح منزل بوجود می‌آورد یا لوله‌ای هست آن لوله را خم می‌کند، یا کاغذی را ... ولی دیگر نمی‌آید آن عمود زندگی و عمود منزل را دستخوش خطر قرار بدهد. اما اگر ما آمدیم منزلی ساختیم سه طبقه، چهار طبقه همین‌طوری ستون را گذاشتیم روی خاک و بعد این را بنا کردیم، با کمترین اشاره یک‌دفعه تمام این ساختمان به هم می‌ریزد، چرا؟ بنیان مرصوص ندارد، این زندگی بنیان مستحکم ندارد.

پس بنابراین در وهله اوّل زن و شوهری که می‌خواهند خانواده تشکیل بدهند باید بدانند که چه می‌خواهند بکنند، این مشکلی است که فعلًا جامعه امروزی از این نعمت محروم است. جامعه امروزی نمی‌داند که خدا چه وظایفی بر عهده زن و بر عهده مرد گذاشته است. دائم می‌خواهد نقصانی از یک طرف به‌وجود می‌آید از طرف دیگر پر کند، ابرویش را می‌خواهد درست کند، چشمش را کور می‌کند. می‌خواهد از یک طرف جلوی بعضی از خصوصیات، مسائل و خطرات را بگیرد، خطرات مهم‌تری را متوجه می‌کند. چرا باید این‌طور باشد؟ چرا ما نباید حق مطلب را آن‌گونه که ائمه گفته‌اند بگوییم؟ چرا باید آنچه که امروزه کشورهای مترّقی به آن رسیده‌اند ما تازه بیاییم تجربه کنیم؟ چرا؟

مگر پیغمبر اسلام با کسی حسابی داشت؟! مگر ائمه با کسی حسابی داشتند؟! مگر خدای متعال زنی و مردی سرش می‌شود؟ همه اینها بندگان خدا هستند. مگر خدای متعال تمییزی بین یکی و بین دیگری می‌گذارد؟ اگر این‌طور است که ما این خدا را قبول نداریم! خدای متعال که بیاید مرد را بر زن

ترجیح بدهد ما که آن خدا را قبول نداریم! این چه خدایی است! مگر زن چه گناهی کرده است! مگر خلقت زن دست خودش بوده است؟ مگر خلقت مرد دست خودش است؟ حالا خدا بیاید با یک قانونی دائم بزند بر سر زن؛ باید این کار را بکنی، آن کار را بکنی، خدا نیست. فایده‌ای ندارد. منتها مسئله‌ای که هست این است که ما ببینیم این خدایی که عادل است، این خدایی که دلسوز است، این خدایی که می‌گوید من از پدر و مادر به تو مهربانترم، در اینجا چه نقشه‌ای برای طرفین ریخته است. آن‌قدر بالا و پایین نپرید، آن‌قدر لگدپرانی نکنید، آن‌قدر این در و آن در نزنید، صاف به آنچه او گفته است بیایید عمل بکنید، این مسئله است. هِی به این در و آن در نزنید، خجالت از این و آن نکشید، آن چیزی که خدای متعال گفته است هم مرد باید عمل بکند و هم زن باید عمل بکند.

آیه دیگری که بسیار عجیب است؛ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ ... النحل، ۹۷ ببینید دوباره می‌گوید وَ هُوَ مُؤْمِنٌ یعنی عمل صالح باید در

حال ایمان باشد. اگر یك مردی برای زن و برای بچه‌ها و عائله خودش یك خدمتی کرد و این خدمت را برای نیاز خودش انجام داد که نیاز به زن دارد، نیاز به زندگی دارد، نیاز به تشکیل خانواده دارد، اگر برای نیاز این کار را انجام داد خیلی هنر نکرده است، کار مهمی انجام نداده است. من نمی‌گویم نکنید! نه، باید انجام بدهید. ولی صحبت در این است که چرا انسان بهتر را انجام ندهد؟! حالا که قرار بر این است که انسان این عمل را انجام بدهد، این اموال را صرف بکند، این وقت را برای آنها بگذارد، از خودش مایه بگذارد، چرا فکرش را تصحیح نکند که به یك نفعی برسد؟ چرا بخواهد به مرتبه مادون و به مرتبه حیوانیت [راضی شود]، یك حیوان درنده هم برای بچه‌هایش کار می‌کند. شما شیر را ببینید! اگر یك شخصی یا یك حیوانی بخواهد در آن محدوده دخالت کند، حمله می‌کند. فیل را ببینید، حیوانات را ببینید، حتی یك کبوتر وقتی‌که بچه می‌گذارد، شما اگر بخواهید دستتان را نزدیك آن کنید، نوك می‌زند. یعنی می‌گوید: من در این حریم خودم

متعهد هستم، نسبت به بچه‌های خودم علاقه دارم. اما همین کبوتر وقتی‌که بچه‌هایش بزرگ می‌شوند، می‌زند از قفس بیرونشان می‌کند اینجا چه کسی کبوتر دارد؟ می‌داند دیگر، خب همه خندیدند، لابد ... یعنی چه؟ یعنی این کبوتر در نظام تعلّق و تربیت خودش تا وقتی با بچه‌های خودش هست که احساس مادری را نسبت به آنها داشته باشد چون خود من هم دیدم وقتی‌که بزرگ شدند، شما برای چه در قفس ما هستید؟! بلند شوید بروید پی کار و زندگیتان، می‌زند بیرون می‌کند. ولی پدر و مادر این‌طور نیستند.

مرحوم آقا رضوان اللَه علیه می‌فرمودند: یکی از بزرگترین اشتباهاتی که بسیاری از افراد حتی بسیاری از علماء مرتکب می‌شوند که خودشان هم اسم می‌بردند و ما هم می‌شناختیم این است که پدر و مادر احساس می‌کنند فقط تا مادامی که فرزند آنها در طفولیت بسر می‌برد و احتیاجی به سرپرستی ظاهری آنها دارد مکلّف و متعهد هستند، درحالی‌که پدر و مادر تا دم مرگ، حتی اگر فرزندشان بشود هفتاد ساله و پدر نود سالش باشد باز، متعهد است و باید او را

زیر نظر بگیرد، باید متوجه باشد، نه اینکه فرض کنید که بچه بزرگ شده است مثل این غربی‌ها خودش می‌فهمد، ما کاری به کارش نداریم. چی کاری به کارش نداریم؟ این چیزی سرش نمی‌شود. نه دیگر بزرگ شده است خودش تشخیص می‌دهد! خودش سعادت خودش را تعیین می‌کند! اختیار با خودش است!

این فرهنگ، فرهنگ منحط غربی است. این فرهنگ فقط فرهنگ اقتصادی است. فرهنگ عاطفی، فرهنگ عقلانی، فرهنگ فکری، فرهنگ عدالت، فرهنگ مروّت، فرهنگ حمیت که فرهنگ اسلام است می‌گوید تا مادامی که می‌توانی دست او را بگیری، باید دستش را بگیری. اگر بچه‌ات را فرض کنید که زن دادی، چهار تا بچه هم پیدا کرد، پنج‌تا هم پیدا کرد، ده تا هم إن‌شاءاللَه پیدا کرد، سنّش هم رسید به پنجاه و تو سنت هفتاد سال است، باز بیست سال تجربه‌ات از او بیشتر است. باز بیست سال بهتر از او می‌فهمی، باید دست او را بگیری، باید امر و نهیت را به او داشته باشی. التفات می‌کنید ما باید کجا برویم! الآن این خبرها نیست. دختر

می‌شود سیزده سال، بلند می‌شود می‌رود بیرون برای خودش هر کاری دلش می‌خواهد می‌کند. هرچه هم می‌خواهد در خانه می‌آورد. پسر هفده، هجده سال‌می‌شود، دیگر به سن قانونی رسیده است، ما دیگر تکلیف نداریم و خودش می‌داند، خودش می‌داند، زندگی خودش را تعیین کند، خودش تصمیم می‌گیرد، باید او را آزاد گذاشت، باید دست او را باز کرد، باید خودش تجربه بیاموزد. تا بخواهد تجربه بیاموزد شش تا مَلَّق در چاه زده است! چی چی تجربه بیاموزد! خودمان را گول می‌زنیم یا خودتان را؟! چه کسی را دارید گول می‌زنید؟ نتیجه‌اش همین است که دارید می‌بینید.

در فرهنگ غرب الآن دارید نتیجه را می‌بینید که پسرها و دخترها به چه وضعی می‌افتند، به چه اوضاعی می‌افتند! پسر از منزل خارج بشود نه بابا از او خبر دارد نه مادر، دختر از منزل خارج بشود هیچ‌کس از او خبر ندارد. حرف هم بخواهند بزنند فوری به پلیس شکایت می‌کند می‌آیند دستگیر می‌کنند. این‌طور نیست! می‌برند زندان. چرا پدر به

من اهانت کرده است؟ چرا به من اهانت کرده است! این در محدوده اختیار من تعدی کرده است! ببینید ما در چه عالمی از حیوانیت داریم زندگی می‌کنیم! همین که نان ما را بدهند، آب ما را بدهند، مسکن ما را بدهند، بزرگ بکنند، دیگر نباید به ما کار داشته باشند. این حیوان است دیگر، این حیوان شد، حیوان مگر چه کار می‌کند؟ همین. یک شیر با بچه‌هایش چه کار می‌کند؟ یک پلنگ چه کار می‌کند؟ از حریم آنها دفاع می‌کند، به آنها شکار یاد می‌دهد، بزرگ می‌کند، بعد می‌گوید: خوش آمدید، بروید، دیگر هم سراغ من نیایید، اصلًا دیگر نیایید. این عالم، عالم حیوانی است.

ولی اسلام این را نمی‌گوید؛ اسلام می‌گوید: فرزندی که از پدر بدنیا آمد با او معیت دارد، وحدت دارد تا وقتی‌که از دنیا می‌رود. ببینید چه ارزشی است؟! آن‌وقت ببینید اگر قرار بر این باشد چه خواهد شد. طرفین به چه سعادتی خواهند رسید! محبت میان آنها به چه مرتبه‌ای می‌رسد، الفت به چه مرتبه‌ای می‌رسد! ارزش‌های انسانی تا مادام عمر ...، نه اینکه بگوید در این ساعت فرصت ندارم که او به

منزل من بیاید. پدر تلفن می‌کند می‌خواهم بیایم منزل، نه امشب ما فلان داریم. مادر می‌خواهد بیاید، نه ما امشب من‌باب‌مثال پارتی داریم. چی؟! پدرت دارد می‌آید خانه‌ات احمق! مادرت دارد می‌آید خانه‌ات، پدر و مادر حق حیات بر تو دارند. تو را به وجود آوردند، به تو حیات دادند، به تو سعادت دادند، تو را از عدم به مرتبه وجود آوردند، کجا رفتیم ما! کجا داریم زندگی می‌کنیم؟! خودمان که چیزی نداشتیم صادر کنیم! الحمدالله چیز دیگر دارد می‌آید اینجا! خوبی‌های آنها دارد می‌آید اینجا! حق حیات به گردن ما دارند. زن و شوهر با هم معیت دارند. نه، شما در محدوده خودت باید به امور خودت بپردازی، من هم در محدوده خودم به امور خودم باید بپردازم! خیلی دیگر عالی شد!

ترسم نرسی به کعبه‌ای اعرابی ❊❊❊ این ره که تو می‌روی به ترکستان است

از اینجا می‌خواهد بحث ما شروع شود؛ در این آیه خدای متعال می‌فرماید مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً ... النحل، ۹۷

کسی‌که عمل صالح انجام می‌دهد زن و مرد، ما حیات طیبه نصیب او خواهیم کرد، ما او را احیاء می‌کنیم، نحیینه یعنی احیاء می‌کنیم، زنده می‌کنیم. از مرگ جهل و غرور بیرون می‌آوریم، از عالم نادانی و حیوانیت خارج می‌کنیم. احیاء یعنی همین دیگر، ما که داریم راه می‌رویم، ما که داریم زندگی می‌کنیم، اینکه احیاء نیست. به قول امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌فرماید: **یا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَ لَا رِجَال**[1] ای کسانی‌که اسمتان را مرد گذاشته‌اید، ولی کجا مردید! مردانگی این است؟ بلاهایی که اینها سر امیرالمؤمنین آوردند.

یا اینکه در آیه شریفه می‌فرماید: ... وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ العنکبوت، ٦٤ خانه آخرت و روز قیامت و موقعیت قیامت حیوان و زندگی است. این حیات ظاهری یك تحرکات است. اگر ما به جای خودمان فرض کنید که یك چیزی مثل خودمان حرکت کند، یك رباتی بیاید به جای ما راه برود، آن هم راه می‌رود دیگر، الآن مگر درست

---

[1] ۱. نهج البلاغة (عبده)، ج ۱، ص ۷۰، خطبه ۲٦.

نمی‌کنند؟! یك ربات درست می‌کنند از این اتاق وارد می‌شود به آن‌طرف نگاه می‌کند می‌رود نگاه می‌کند هرجایی که خالی است می‌نشیند. اگر شما نگاه بکنید تشخیص می‌دهید این انسان است؟ ما تشخیص نمی‌دهیم، تشخیص نمی‌دهیم اگر به صورت یك انسان درست کنند. از در وارد می‌شود نگاه می‌کند کاملًا فرکانس می‌فرستد، می‌گیرد، می‌فهمد کجا نقطه خالی است، می‌رود قشنگ یك سر سوزن این‌طرف و آن‌طرف هم نمی‌نشیند، از ما هم دقیق‌تر می‌نشیند. می‌نشیند یك جای خالی، صورتش را هم مثل انسان درست می‌کنند. این زنده است؟ این زنده نیست.

ما در این دنیا اگر در جهل حیوانیت و در جهل ارزش‌های انسانی حرکت کنیم عین همین ربات هستیم، به او یک برنامه می‌دهند طبق برنامه عمل می‌کند. ما هم همین، ما هم عین آن هستیم. آیه چه می‌فرماید؟ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ آخرت حَیوان و زندگی است؛ یعنی ای بشری که در اینجا بدون توجه به آخرت حرکت

می‌کنی، تو مثل همان ربات می‌مانی، مثل همان ربات هیچ فرقی نمی‌کنی، زندگی نداری، مغزت پوک و پوچ و در آن هیچ نوع از ارزش‌های انسانی وجود ندارد. فقط بر اساس خودیت، محوریت، جلب منافع، همین‌طوری تا یک حدی برسی و بعد تمام. این همان است، مرده هم حرکت می‌کند، مرده حرکت می‌کند.

در اینجا آیه می‌فرماید: ما اینها را احیاء می‌کنیم زنده می‌کنیم، از عالم موت و بی‌تحرکی و بی‌شعوری و بی‌احساسی در می‌آوریم. ما خودمان هم می‌توانیم افراد را امتحان کنیم دیگر، شما با افراد صحبت کنید، با افراد مختلف حرف بزنید، با آنها بنشینید ببینید فکر اینها چیست؟! در چه عالمی فکر می‌کنند. صبح که از منزل می‌خواهند بیایند بیرون به دنبال چه هستند؟! این را بگیریم و آن را بزنیم، این را ببندیم، این را بگیریم و شب برگردیم در خانه، این حیوان است دیگر، همین. هیچ چیز دیگر مطرح نیست. بیشتر پول در بیاورند، بهترخرج کنند، بهتر بخورند، بهتر بخوابند و بعد هم خداحافظ تمام شد. تمام شد مسئله، این می‌شود همان حیوان. خداوند به این

افراد می‌گوید: مَوتی! در آیه می‌فرماید: ای رسول من، تو نمی‌توانی به مَوتی چیز یاد بدهی إِنَّكَ لا تُسْمِعُ الْمَوْتى النمل، ۸۰ تو به مردگان نمی‌توانی بشنوایانی، به مردگان نمی‌توانی بقبولانی، به مردگان نمی‌توانی بفهمانی، اینها مرده‌اند، چرا مرده‌اند؟ چون مثل گچ می‌مانند، مثل مجسمه می‌مانند، آن انسانیت در وجود آنها نیست.

فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً، ما اینها را احیاء می‌کنیم، به حیات طیبه. چه حیاتی؟ حیاتی که طیب است، پاک است، آلایش ندارد، خوشی محض است، مستی محض است، استفاده از همه جلوات و جذبات الهی است، انغمار در همه رحمات پروردگار است، انجذاب همه الطاف و انوار است. واقعاً چه خبر است!

دیروز به مناسبتی داشتم صحبتی از مرحوم آقا رضوان اللَه علیه گوش می‌دادم که در مسجد قائم صحبت می‌کردند، دیدم عجیب ایشان بیان می‌کند. انگار خودش در این مرتبه است. می‌گوید: آقایان اگر یک لحظه از آنچه که خدای متعال برای مؤمنین

در روز قیامت آماده کرده در اینجا نشان بدهد، دیگر اصلًا به هیچ چیز در این دنیا اعتناء نمی‌کنید؛ یعنی آن‌چنان ذهن را می‌گیرد و آن‌چنان قلب را می‌گیرد.

حالا شما ببینید این اولیاء خدا که اینها را دیده‌اند چه جوری دارند تحمل می‌کنند! ماها را داشتند تحمل می‌کردند! تحمل می‌کردند دیگر، اینها دیدند دیگر، اینکه خدای متعال آماده کرده برای آنها اگر ببینید دیگر نه به دنیا نگاه می‌کنید، نه به زن نگاه می‌کنید، نه به فرزند نگاه می‌کنید، نه به ییلاقش نه به قشلاقش، نه به تفریحش نه به هیچی، هیچی، هیچی، هیچی، چه کار می‌کنید؟ این را من از خودم می‌گویم، ایشان نگفتند مثل پیغمبر می‌روید در غار حراء، آن‌وقت سه ماه به سه ماه نمی‌آیید در مکّه، پیغمبر این بود.

همین پیغمبر، خدایی نکرده، خدایی نکرده، خدایی نکرده از آن اوصاف و از آن مشاعر انسانی کم داشت که بلند می‌شد می‌رفت آنجا! رفته‌اید در غار حرا؟! خدا قسمت کند بروید ببینید چیست! آن زمان، الآن که مکّه متصّل شده است، آن زمان، دو فرسخ فاصله بود. می‌رفت در آنجا چهل روز، چهل

روز همان‌جا بود، چه قبل از زمانی‌که رسول خدا با حضرت خدیجه سلام اللَه علیها ازدواج کند و چه در زمان خود خدیجه. و آن چه زن بزرگواری بود که این معانی را می‌فهمید، احساس می‌کرد! هر دو سه روز یک بار می‌آمد به رسول خدا سر می‌زد، برای پیغمبر غذا می‌آورد، آب می‌آورد و اصلًا از آن حضرت تقاضا نمی‌کرد من در منزل تنهایم، شما آمدی اینجا، مثلًا ما ازدواج کردیم، نه، می‌گفت: بگذار کار خودش را بکند، بگذار حال خودش را داشته باشد. بیخود که حضرت خدیجه نشد، این کارها را کرد دیگر، بگذار راه خودش را برود و پیغمبر چه می‌فهمید! همان‌طوری نشسته بود؟ همان‌طوری نشسته بود ذکر می‌گفت؟ شما دو ساعت بنشینید خسته می‌شوید یا نمی‌شوید؟! چه توجهی داشت؟ چه بر او می‌تابید؟ چه بر قلب او وارد می‌شد که چهل روز، چهل روز از آن بالا نمی‌آمد پایین؟ بالاخره آن هم بشر بود، بالاخره آن هم مغز داشت، بالاخره آن هم احساسات داشت، بالاخره آن هم فهم داشت، فکر داشت، عاطفه

داشت، اگر از بقیه بیشتر نبود، کمتر که نبود. این به خاطر همین است.

حافظ در اینجا می‌گوید، مرحوم آقا هم این شعر را خیلی می‌خواندند. وقتی‌که رسول خدا مأمور شد و آمد اقرأ باسم ربک الذی خلق* خَلَقَ الْإِنْسانَ مِنْ عَلَقٍ العلق، ۱ و ۲ بلند شو و بیا. حافظ در اینجا حکایت از این معنا می‌کند می‌گوید: «من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان» یعنی پیغمبر در یک جایی بود که حوصله‌ای که با ملائکه حرف بزند نداشت. آن‌وقت ما می‌گوییم اگر همین پایین پایین هایشان را هم ببینیم، فرض بکنید که تمام وقتمان را در بست. یعنی اصلًا حوصله نداشت که بیاید پایین. «قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو» این می‌شود وَ هُوَ مُؤْمِنٌ آن‌وقت باید بلند بشود بیاید برود در مکّه، سراغ ابوسفیان برود، سراغ ابوجهل برود، سراغ ابوبکر برود، سراغ سلمان برود، سراغ اباذر برود، یکی یکی بیاید، با اخلاق خوب، با صبر، با پایداری، بر علیه او جنگ راه بیاندازند، بزنند دندان او را بشکنند، صورت او را بشکنند، پیشانی او را بشکنند، دانه‌های خود در مغز استخوان سر او فرو برود، این

معنایش است. حالا ما انجام می‌دهیم؟! قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ النحل، ۹۷ ما اجر اینها را به بهتر از آن نیتی که کرده‌اند به آنها می‌پردازیم. یعنی چه؟ یعنی مرد و زن هردو یک حکم در اینجا دارند. هر دوی اینها دارای مقام حیات هستند، هر دوی اینها به حیات طیبه می‌رسند و هر دوی اینها به بالاترین مرتبه‌ای که نیات آنها بر آن مرتبه تمرکز پیدا کرده است دست خواهند یافت. این معنای أَحْسَنُ خیلی معنای عجیبی است. یعنی این مرد و زن هر دوی اینها به یک نقطه می‌رسند، نقطه حیات طیبه، چون مال هر دوی آنهاست. حیات طیبه را نگفته است که مال این کمتر است و مال این بیشتر. فَلَنُحْيِيَنَّهُ ما هر دو را احیاء می‌کنیم به حیات طیبه، حیات طیبه یکی است. البته اختلاف ظروف در اینجا هست، برای همه افراد هست، ولی مسئله، مسئله رتبه است. ما هر دوی اینها را به حیات طیبه و به زندگی طیبه می‌رسانیم وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. حال که مطلب به اینجا رسید

باید یک مقدمه عرض کنم تا از آن مقدمه به نتیجه برسیم. هروقت هم خسته شدید ما دیگر آنجا مطلب را تمام می‌کنیم و مطلب را بگذاریم برای جلسه بعد! ان‌شاءاللَه خیال می‌کنیم که دیگر خیلی زحمت ندهیم. خسته که نشدید؟! خیلی خوب، رُودربایستی نکنید حالا وقت زیاد داریم!

خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: فَإِذا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ الحجر، ۲۹ وقتی‌که من این آدم را از روح خودم خلق کردم، روح و حقیقت روح چیست؟ مطلبی که خود ما از او غافل هستیم، یعنی حتی خود افرادی که در این مجلس هستند و خود من، نسبت به این مسئله غافلیم که وجود ما یک وجودی است که از ذات پروردگار نشأت گرفته و از آن عالم تنازل پیدا کرده است، از آن عالم سعه و تجرد و انبساط و صفا و لطف و نور و بهجت آمده آمده همین شدیم که الآن داریم می‌بینیم، همین، همین افرادی که اینجا نشسته‌اند. آمدیم در این قالب به این کیفیت ارتباط برقرار کردیم. این روح قطعاً در انتساب به پروردگار این مطلب را اثبات می‌کند که از مقام تجرد بوجود آمده

است، و خلقتش از آن مقام تجرد است که لازمه این موقعیت، اتِّصاف روح به اوصافی است که آن اوصاف به وجود بسیط و بِالصِّرافه و لاحد و لاقیدی و اطلاقی پروردگار برمی‌گردد. گرچه مسئله یک مقداری دارد مشکل می‌شود، ولی اگر یک مقداری تحمل بکنید بعداً این مطلب کم‌کم آسان می‌شود.

تمام صفات جمالیه و جلالیه پروردگار التصاق و اتصافش به مرتبه ذات به خاطر نفس وجودی است که آن وجود عبارت است از خود خدا؛ یعنی آن حقیقت و آن تشخّص و آن تعینی که ما از آن تعین به وجود بالصرافه و صرف و اطلاق و غیر مقید وجودهای ما همه مقید هستند، داریم می‌بینیم یکی کوچک است، یکی بزرگ است، یکی شکل و شمایلش آن‌طور است، همه اینها تقیداتی است که این تقیدات هر وجودی را به یک حصّه خاص و شکل خاصّی می‌نمایاند آن وجود پروردگار شکل ندارد، رنگ ندارد، حدّ ندارد، کم و مقدار ندارد، کِیف ندارد، لون ندارد. ما نمی‌توانیم بگوییم که او آنجاست، نمی‌توانیم اشاره کنیم که پروردگار در

آسمان‌ها است، نمی‌توانیم اشاره کنیم که پروردگار در وجود ما است. این اشارات همه «او» را محدود می‌کند و «او» بالاتر از حد است، بالاتر از قید است، حتی از اطلاقی که مورد نظر ما است به اصطلاح فلاسفه از خود آن اطلاق هم بالاتر است.

این وجود پروردگار ذاتاً و بدون دخالت غیر، اوصافی را برای خود می‌طلبد، همان‌طوری که ما یک اوصافی داریم. بعضی از این اوصاف، اوصاف فطری و غیر اکتسابی است، بعضی از این اوصاف اکتسابی است، اوصاف غیر اکتسابی مانند جلب منافع؛ یکی از اوصافی که ما داریم این است که سعی می‌کنیم منافع را برای خودمان جلب بکنیم. یکی دیگر از این اوصافی که ما داریم صفت غضب است، در همه افراد غضب وجود دارد، کسی به کسی غضب یاد نداده است. یکی از آن اوصاف رحمت و عطوفت است، کسی به کسی رحمت یاد نداده است. ممکن است کم و زیاد داشته باشد ولی کسی نیامده رحمت را به کس دیگری یاد بدهد، عطوفت را یاد بدهد، غضب را یاد بدهد، شهوت را یاد بدهد حالا مسئله شهوت‌مسئله‌ای است که ان‌شاءاللَه در این جلسه یا

جلسه دیگر عرض می‌کنم ولی این اوصاف را کسی نیامده یاد بدهد.

یکی از اوصافی که ما داریم وصف راهیابی به کمال و رفع نواقص است و در همه افراد موجود است. انسان ذاتاً می‌خواهد نواقص را برطرف کند. چرا شما وقتی‌که در خیابان به یک جایی‌که روزنامه است می‌رسید می‌ایستید و روزنامه مطالعه می‌کنید؟ چون می‌خواهید اطلاع ناقصی را که نسبت به اوضاع دارید با خواندن روزنامه برطرف کنید البته خیلی اشتباه است، وقت انسان را به این چیزها می‌گذراند. در هرجایی انسان نباید این کار را بکند الا بعضی اوقات چرا شما وقتی‌که ساعت اخبار می‌رسد پیچ رادیو را باز می‌کنید ببینید اخبار چیست؟ چرا؟ چون انسان به دنبال رفع جهل می‌گردد، جهل خود را می‌خواهد از بین ببرد. حالا بعضی اوقات همین رفع جهل انسان را به جهالت می‌کشاند. بسیار خوب! دو سه تا خبر شنیدید دیگر ببندید، دیگر چرا سه ربع گوش می‌دهید؟! چرا سه ربع وقتتان را تلف می‌کنید؟ آن رفت و آن آمد، این مُرد و آن زنده شد

به من چه مربوط است! اگر مطلب علمی مفیدی است بسیار خوب و الّا بقیه همه اتلاف وقت و اتلاف عمر است. این برای این است که انسان می‌خواهد جهالت خودش را از بین ببرد. این یک مسئله فطری است.

بعضی از مسائل هم اکتسابی است؛ علم اکتسابی است، قدرت اکتسابی است البته یک مقداری از آن قدرت اکتسابی است علم اکتسابی است. شخصی که در منزل بنشیند نمی‌تواند یک خطاط ماهری بشود، باید برود به مکتب پیش استاد خطاط یاد بگیرد. کسی‌که در منزل بنشیند نمی‌تواند یک طبیب بشود، باید برود در آن مواضعی که بتواند او را مجرّب کند، دست به کار بشود. کسی‌که در منزل بنشیند نمی‌تواند یک مجتهد و عالم به احکام اسلامی باشد، باید برود در مدرسه درس بخواند، این می‌شود کسبی.

اما در ذات پروردگار صفت کسبی معنا ندارد؛ تمام اوصافی که خدای متعال متصّف به آن اوصاف است ذاتی است و لازمه ذات است، اوصاف ذاتی به آن اوصافی گفته می‌شوند که وقتی موضوع برای آن

وصف محقّق بشود قطعاً آن وصف هم به دنبال او خواهد آمد. یک مثال خیلی عادی می‌زنم؛ آب سَیلان دارد، الآن این لیوان که در دست من است اگر این آب را بریزم روی زمین، این آب شروع می‌کند به حرکت، نفوذ دارد، داخل در فرش می‌شود، نفوذ پیدا می‌کند. حالا آیا شما آبی دیدید که بریزید و نفوذ پیدا نکند، سَیلان نداشته باشد؟ نه. بله، ممکن است شما آب را تجزیه کنید و وقتی تجزیه شد این خاصیت را از دست بدهد. اکسیژن آن جدا بشود، هیدروژن آن جدا بشود و دیگر آن سیلان را نداشته باشد. ولی تا وقتی این آب، آب است، این سیلان را هم با خودش دارد.

مثال دیگری که می‌زنند می‌گویند: فرض کنید که عدد چهار زوج است، عدد سه فرد است. شما می‌توانید چهاری توی این دنیا پیدا بکنید که فرد باشد؟ یا عدد هیجدهی را پیدا کنید که فرد باشد، یا عدد پانزده زوج باشد؟! بگویید پانزدهی که در قم است فرد است، اما پانزده در طهران زوج است گاهی این‌طوری می‌شود، شده ما هم دیدیم! این‌طور

نمی‌شود. عدد پانزده در ایران فرد است، در عربستان هم فرد است، در امریکا هم فرد است، همه جا فرد است! عدد شانزده هم همین‌طور، این را می‌گویند اوصاف ذاتی؛ یعنی اوصافی که به هیچ‌وجه از آن موصوف خودش کنده نمی‌شود، جدا نمی‌شود. اوصاف پروردگار همین‌طور است.

تمام آن اوصافی که ما آن اوصاف را به عنوان اوصاف جمالی پروردگار و به عنوان اوصاف جلالی پروردگار می‌شماریم، خدا آن اوصاف را کسب نکرده است، به‌دست نیاورده است در این زمینه مطلب خیلی زیاد و مسئله خیلی مشکل است و محل تصادم آراء فلاسفه و حکما و عرفا در اینجا است این اوصاف بدست نیامده است. حتی تمام این خلقت‌هایی که یکی پس از دیگری می‌آید به اندازه سر سوزنی بر علم خدا اضافه نکرده است، ولی به علم ما اضافه می‌کند. هر روز مسئله‌ای به مسائل ما اضافه می‌شود، هر روز علمی بر علوم ما اضافه می‌شود، ولی تمام این خلق‌هایی که یکی پس از دیگری در این عالم می‌آیند به اندازه یک میلیمتر، به اندازه یک ذرّه به علم خدا قبل از این خلقت اضافه

نکرده است. چرا؟ چون همه چیز پیش خدا روشن است و تمام اینها از ناحیه پروردگار آمده است. چطور ممکن است فاعل، عالم به فعل خود نباشد و چطور ممکن است یک ذات به عوارض آن ذات توجه نداشته باشد؟ این از محالات است.

این انسان از یک همچنین مرحله‌ای آمده است پایین. حالا ببینید در چه مرحله‌ای است؟! یعنی ما از یک مقامی تنازل پیدا کرده‌ایم که در آن مقام، تمام اوصاف پروردگار بدون دخالت شیء دیگر و ذات ثالث، آمده به این ذات التصاق پیدا کرده و خودش را به این ذات چسبانده و جدا نشده است. از یک همچنین موقعیتی ما بوجود آمدیم. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي یعنی از خودم، خودم را به صورت تو درآوردم. دیگر بالاتر از این! یعنی خودم را آوردم و به شکل تو نمایاندم. نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي معنایش یعنی همین. خودم را پایین آوردم و به این قیافه به همه نشان دادم، متوجه باشیم که چه هستیم! تا به حال متوجه این نکته بودیم؟!

اگر خدا بیاید شما از خدا توقّع دارید چه کار

بکند؟ الآن در این مجلس ما خدا بیاید به صورت یک انسانی در اینجا بنشیند، شما توقّع دارید این خدا چه کار بکند؟ مرده را زنده کند، سیاهی را تبدیل به سفیدی کند، آسمان را به زمین بیاورد، زمین را به‌آسمان ببرد، تصرّف در اشیاء بکند، شقّ القمر بکند، کُرات را برگرداند، هرچه که به نظر می‌رسد از این مسائل عادی و غیرعادی، خلق بکند، اصلًا خلق بکند، نه اینکه مرده را زنده بکند، خلق کند، بالاتر از این ما از خدا چه توقع داریم؟! از نظر ظاهری اینها را توقّع داریم، حالا چیزهای معنوی بماند، اینها را توقع داریم. مگر بشر این کارها را نمی‌کند؟! مگر حضرت عیسی مرده زنده نمی‌کرد؟ مگر نمی‌کرد؟ مگر امام رضا علیه‌السّلام نقشه شیر بر پرده را به شیر[1] درنده چهارصد کیلو تبدیل نکرد؟ در یک چشم به هم زدن تمام آن شخص را که ساحر بود، همه را در شکم خودش برد، در یک چشم به هم زدن، مأمون هم غش کرد افتاد.

راجع به موسی بن جعفر هم این قضیه را نقل

---

[1] معادشناسی، ج ۱، ص ۲۲۸.

می‌کنند.[1] شیر پرده را، پرده، پرده!!! حضرت فرمودند: **خُذ یا اسدالله عدوّ الله**[2] این عدو خدا را بگیر، در اینجا اسدالله نداریم. شیر عکس است، این عکس به یک شیر پانصد کیلویی تبدیل می‌شود. کی این کار را کرد؟ یک بشر دیگر، یعنی شما از خدا چه توقع دارید؟! خلق، بسم‌الله، مگر امام رضا نکرد؟ مگر نکرد؟ تواریخ هم همه گفته‌اند. مگر موسی بن جعفر نکرد؟

مگر امام حسن نکرد؟ حضرت بعد از جریان صلح با معاویه که ایراداتی بر حضرت وارد کردند در مسجد مدینه نشسته بود، صحبت می‌کردند که اگر من بخواهم می‌توانم هرکاری انجام بدهم، شما این‌طور تصور نکنید، مدینه را به شام می‌برم، شام را می‌آورم و جایش را با مدینه عوض می‌کنم، زن را تبدیل به مرد می‌کنم، مرد را تبدیل به زن می‌کنم. عجب! چه حرف‌هایی دارد می‌زند. یکی آنجا نشسته بود گفت جدی می‌گویی؟! یک‌دفعه حضرت

---

[1] معادشناسی، ج ۱، ص ۲۲۹.

[2] ۲. الأمالی (للصدوق)، ص ۱٤۸: یا أسدَ الیه خُذ عَدُوَّ الیه.

گفت: برو چادر سرت کن، یک‌دفعه نگاه کرد دید گیس در آورده و بقیه مسائل ... حضرت گفت: برو چادر سرت کن! فوری رفت یک چیزی آورد گذاشت روی سرش، زن شد زن، چشم بندی هم نبود، همین‌که خواست برود، حضرت گفت: وایسا، برو که در خانه هم یک سبیل کلفتی منتظرت است. نه تنها این را زن کرد، آن را هم که در خانه بود مرد کرد. گفت: عجب این را دیگر نخوانده بودیم! تا به حال مرد باشیم حالا زن، خیلی بد است! بعد حضرت فرمودند: از شما دو تا یک فرزند بدنیا می‌اید خنثی، این را هم بدانید. طرف رفت خانه، دید عجب یک کسی آنجا نشسته می‌گوید سلامٌ علیکم، حال شریف چطور است؟ بله دیگر، «گهی پشت بر زین گهی زین به پشت، چنین است رسم سرای درشت» تا به حال یک جور دیگر بود حالا از این به بعد تشریف بیاورید مسئله جور دیگر انجام بشود! چیست؟ امام است! مگر این کار را نکرد؟ این را اهل تسنّن هم نوشته‌اند. بعد از اینکه بچّه‌دار شدند اصلًا دیگر رفتند بیرون. حالا آن که مرد شده هیچی، این را چه کارش بکنیم! وقتی‌که آمدند به دست

حضرت توبه کردند، حضرت آن دو تا را برگرداندند سر جای اوّل، حالا برگردید هرکدام وظیفه خودتان را انجام بدهید. آن بچّه را هم تبدیل کردند به دختر یا پسر، دو نقل مختلف است.[1] این کار امام است. خدا مگر این کار را نمی‌کند؟ چطور امام توانست؟! بشر است.

شما چه توقعی دارید که خدا انجام بدهد ولی بشر نتواند انجام بدهد، این مال چیست؟ مال این نکته است که خدای متعال آن صفات و اسمایی که با آن اسماء می‌تواند کون را در عالم تکوین بوجود بیاورد، آنها را در ما قرار داده است. خوابیم یا بیدار! همه آنها را آمده در ما قرار داده است. مگر حدیث قدسی نداریم خودتان می‌دانید دیگر **عبدی اطعنی حتی اجعلك مَثَلی او مِثلی، اقول للشئ کن فیکون و تقول لشّئ کن فیکون؛**[2] بنده من، مرا اطاعت بکن شرط اطاعت است مرا اطاعت بکن تا من تو را مثل خودم قرار بدهم! یا مَثَل خودم، همانند خودم، نمونه

---

[1] بحارالأنوار، ج ٤٣، ص ٣٢٧.

[2] ١. بحار الأنوار، ج ١٠٢، ص ١٦٥.

خودم، ممثَّل خودم قرار بدهم. من به اشیاء می‌گویم بوده باش إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ یس، ۸۲ اینها هستند. تو به اشیاء می‌گویی بوده باش، می‌باشند، امام علیه‌السّلام مگر نبود، شیر را تبدیل می‌کند، مرده را زنده می‌کند، پیغمبر شقّ‌القمر می‌کند، شما حالا هرچه اشاره کنید، موشک هم بزنید به ماه که نصف نمی‌شود، اما پیغمبر همان‌جا نشسته است، بدون اینکه نه موشکی بزند نه آپلویی سوار شده باشد، نه به آنجا برود البته ما که نفهمیدیم این راست است یا دروغ است ما که نفهمیدیم نه بمب اتمی به کار ببرد، نه بمب هیدروژنی به کار ببرد، هیچی، همین‌طور نشسته یک اشاره می‌کند ماه می‌شود دو تا، می‌شود دو تا، همه هم می‌بینند! آنهایی هم که خارج مکّه هستند می‌بینند. چشم‌بندی هم نبوده است، قافله‌ای که از بیرون مکّه می‌آمده آن قافله هم گفته است که دیشب دیدیم ماه دو تا شد. چشم‌بندی نبوده است، چرا؟ چون بنده مطیع خدا شده است. رسول خدا شده بنده مطیع «تقول لشّیء کن فیکون» آن هم می‌گوید: باش، هست.

این مقام، تنازل پیدا کرده آمده پایین، وقتی‌که

دارد می‌آید پایین در آن مقام و روح نه زن هست و نه مرد چرا؟ چون خدا که مرد نیست، خدا جنبه فاعلی محض است. در آنجا مردی و زنی دیگر معنا ندارد که خدا مرد یا زن باشد. چرا در آنجا نیست؟ چون جنبه انفعالی مربوط به استمرار و بقاء نسل است. در آنجا که نسل نیست و در آنجا که توالد و تناسل نیست. لذا آیه شریفه می‌فرماید: این مردم به ملائکه من «زن» خطاب می‌کنند در آن آیه می‌فرماید وَ جَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً الزخرف، ۱۹ اینها را زن می‌نامند. یا در آیه دیگرمی‌فرماید أَ فَأَصْفاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِكَةِ إِناثاً الإسراء، ٤٠ شما مردان فرزندان پسر پروردگار هستید، و خدا ملائکه را به عنوان دختر برگزیده است؟! درحالی‌که در تمام آیات قرآن خطابی که برای ملائکه می‌آورد خطابِ مذکّر است، بَلْ عِبادٌ مُكْرَمُونَ* لا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ الأنبياء، ٢٦ و ٢٧ اینها عباد مکرم پروردگار هستند. نمی‌گوید بل هنَّ، هی، چرا این حرف را می‌زند؟ به خاطر اینکه ملائکه توالد و تناسل ندارند، توالد و تناسل اقتضای رجولیت و

انوثیت می‌کند. خلق ملائکه خلق ابداعی است، به یک اراده پروردگار خلق می‌شوند، چون آنها مجرد هستند و در مقام عبودیت هستند، عبد پروردگار هستند. وقتی‌که یک شخصی به مقام عبودیت رسید دیگر در آنجا زن و مردی معنا ندارد. ملائکه از نقطه نظر عقلی به فعلیت رسیدند. وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلائِکَةِ إِناثاً؟!

این حقیقت روح وقتی‌که از آن عالم تنازل می‌کند و پایین می‌آید، حالا می‌خواهد به شکل انسان در بیاید، چه انسانی؟ انسانی که باید بزاید، انسانی که باید توالد داشته باشد، انسانی که باید نسل را بعد از خود باقی بدارد. انسانی که باید استمرار در بقاء داشته باشد. این روح وقتی‌که از آنجا می‌آید پایین، در حرکت در تمام عوالم ملکوتی جنبه رجولیت و جنبه انوثیت در آنجا معنا ندارد، اما همین‌که می‌آید وارد عالم مثال می‌شود و می‌خواهد شکل پیدا بکند که علّت بشود برای خلق مُلکی در این عالم و خلق مادی، در عالم مثال تبدیل به زن و مرد می‌شود؛ یعنی این روح در یک قسمت جنبه انفعالی به خود می‌گیرد و می‌شود زن، در یک قسمت جنبه فعلی و

فاعلی به خود می‌گیرد و می‌شود مرد، پس بنابراین زن و مرد شدن روح، وقتی که دارد از آنجا تنازل پیدا می‌کند برای چیست؟ برای این است که این نظام احتیاج به توالد و تناسل دارد. و اگر قرار بود که ما در این دنیا نیاز به توالد و تناسل نداشتیم، طبعاً زن و مردی هم در اینجا وجود نداشت. این مربوط به توالد است.

در روز قیامت وقتی‌که مرد و زن محشور می‌شوند، مبعوث می‌شوند، به عالم قیامت حرکت می‌کنند، در آنجا زن و مردی دیگر وجود ندارد، چرا؟ چون در عالم قیامت دیگر توالد و تناسل نیست، در عالم قیامت دیگر زائیدن و بچه زائیدن نیست. در روز قیامت استفاده فعلیه است از آنچه که در عالم دنیا برای خود تحصیل کردیم. روی همین جهت خصوصیات بدنی و مادی ما در روز قیامت تغییر خواهد کرد. دیگر در آنجا زن و مردی وجود ندارد. یعنی آنچه که برای توالد و تناسل در این دنیا لازم است برای این است که در این دنیاست، اما در روز قیامت دیگر جنبه زن و مردی وجود ندارد. آن

حقیقت زن هست ولی بدون اینکه آثاری که مربوط به توالد و تناسل در این دنیا است برای او در آنجا باشد. این‌طور نیست. چرا؟ چون آن دنیا جای این حرف‌ها نیست. لذّاتی که در این دنیا بر این اساس است به خاطر توالد و تناسل است، نه اینکه ذاتی انسان باشد. اینها ذاتی انسان نیست.

یادم است که این را از مرحوم آقا شنیدم، خودم نبودم. می‌فرمودند: یک روز در خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان اللَه علیه بودیم، ایشان راجع به این مسئله می‌فرمودند که از خصوصیات انسان این است که خدای متعال انسان را موجود شهوانی خلق نکرده است؛ یعنی صفات اولیه‌ای که خداوند در وجود انسان اولًا و بالذات قرار داده است شهوت وجود ندارد، تعقّل قرار دارد، رحمت و عطوفت قرار دارد، علم قرار دارد، حسّ تکامل و رفع نقائص وجود دارد، به دنبال کمال معرفت‌رفتن وجود دارد، این اوصاف وجود دارد، اما شهوت در وجود انسان قرار ندارد. و این را هم ایشان اضافه کردند: اینکه انسان دارای این احساس می‌شود و این حس در وجود او متبلور می‌شود به خاطر محیط است، یعنی محیط و

خصوصیات و علومی را که در این زمینه کسب می‌کند او را به این سمت می‌کشاند، نه اینکه اصل و حقیقتش در او نیست نه، همین‌که انسان به این کیفیت خلق شده است، به این معنا است که آن هسته‌های مرکزی و آن نقاطی که برای توالد و تناسل وجود دارد، باید در وجود انسان باشد اما غلبه قوای عقلانی و اتصال به مبدأ موجب انصراف می‌شود و او را در این مرحله و در این محیط وارد نمی‌کند مگر به واسطه اطرافیان. مسائلی را می‌بیند و احساساتی برای او پیدا می‌شود، ادراکاتی برای او پیدا می‌شود، تا اینکه به این سمت، توجه پیدا می‌کنند.

مرحوم آقا می‌فرمودند: من از ایشان سؤال کردم شما در مورد حیوانات چه می‌گویید؟ ایشان فرمودند: اصلًا حیوانات را خدا برای این مسئله خلق کرده است، اصلًا در وجود حیوانات مسئله شهوت به عنوان یکی از نقاط اساسی گنجانده شده و حیوان خودش بالفطره به دنبال این توالد و تناسل می‌رود، نه اینکه بخواهد از محیط خارج رنگ بگیرد و انعطاف پیدا بکند و این مقام فقط برای انسان است؛

یعنی انسان آن‌قدر در مقام بالا و عالی قرار دارد که اگر محیط و مسائلی که به او القاء می‌شود نبود [به این سمت کشیده نمی‌شد.]

فرض کنید که یک پسر و دختر را از کوچکی در یک جنگل بگذارند و هیچ‌گونه از مسائل خارجی حتی حیوانات در آنجا وجود نداشته باشد، اینها تا آخر عمر با هم زندگی می‌کنند بدون اینکه نسبت به مسائل شهوانی و مسائل حسّی و هوسی توجه داشته باشند. این لازمه انسان است. برعکس آنچه که فعلًا در روانشناسی امروز گفته می‌شود، آنها می‌گویند شهوت وجودش در وجود انسان است. اینها از مرحله‌دور هستند. این مربوط به خصوصیت انسان است. این مقام شامخ انسان اقتضاء می‌کند که از نقطه نظر زیست و از نقطه نظر حرکت، از نقطه نظر زندگی در یک افق مافوق حیوان حرکت کند، در یک مرتبه بالاتر حرکت کند. البته مسائل خارجی می‌آید و او را متوجه این قضیه می‌کند که لازمه توالد و تناسل به همین کیفیت است.

پس بنابراین، آنچه که حقیقت زن و مرد را در نظام خلقت تشکیل می‌دهد، آن حقیقت اصلًا نه زن

است نه مرد؛ یعنی همین ما مردها که در اینجا هستیم، حقیقت ما نه آنچه که فعلًا وجود دارد آن حقیقت عالی که از او غافل هستیم و آنچه که باید به او برسیم و شُدَنی را که باید برای خود پیدا کنیم آن یک مرتبه‌ای است حتی از مردی هم بالاتر، پس اصلًا ما مرد نیستیم، خیلی راحت، و زن هم اصلًا زن نیست. در این دنیا هم ما مَردیم و هم زن، زن است، چون در این دنیا باید توالد و تناسل باشد، استمرار و بقاء نسل باشد.

در مسئله عالم مثال مطلب به همین کیفیت است. یعنی زن و مردی در آنجا وجود دارد؛ چون عالم مثال که عبارت است از بدن مثالی و بدن برزخی در آنجا این کیفیت وجود دارد، چون آنجا علّت برای این مُلک خواهد بود. اما از مرتبه مثال که بگذریم یعنی ملکوت اعلی که به عبارتی ملکوت اسفل را هم مثال و برزخ می‌گویند، از ملکوت اعلی که بگذریم به سمت بالا دیگر در آنجا نه زنی وجود دارد و نه مردی. پس تکامل ما مال کجاست؟ مال آنجا است دیگر. آنچه را که ما الآن داریم به دنبالش می‌گردیم

و برای او به اینجا آمدیم و به خاطر او اطاعت پروردگار را می‌کنیم و برای او داریم این تکلیف را انجام می‌دهیم این مال کدام مرتبه است؟ آیا مال مرتبه دنیا است؟! اینکه تمام می‌شود. آیا مال مرتبه مثال است؟ اینکه مرتبه پایین است، روح ما بالاتر از مثال است.از عالم مثال که برود به ملکوت دیگر در آنجا صورت ندارد، آنجا دیگر ما م ی‌شویم انسان عقلانی. یعنی همین خوابی را که شما دارید می‌بینید که گذشتگان خودتان را در خواب می‌بینید، افراد را در خواب می‌بینید، با هم صحبت می‌کنید، این آخرین مرتبه عوالم غیب است و پایین‌ترین مرتبه این عوالم است. اما آنهایی که دارید با آنها صحبت می‌کنید در یک مرتبه‌ای هستند که دیگر در آن مرتبه شکل نیست؛ یعنی حقیقت ما به این شکلی که الآن دارید من را می‌بینید نیست، و به این شکل خودتان نیست. حقیقت من و شما اصلًا شکل ندارد. شما هوا را در اینجا به من نشان بدهید چه شکلی دارد؟! همین هوایی که ما داریم استنشاق می‌کنیم و شکّی هم در آن نداریم. اگر این هوا خالی بشود، خلاء پیدا بشود، برای همه ما خفگی پیدا می‌شود، در این هوا

شک نداریم. اما شکلش چه جوری است؟! نشان بدهید! شکی نیست. ما هم مانند این هوا هستیم، نه اینکه هوا هستیم از سنخ هوا، نه، از نقطه نظر بی‌شکلی و از نقطه نظر بی‌رنگی و بی‌صورتی. اگر بیایند بگویند که حسن آقا چه شکلی است؟ شما می‌گویید ایشان شکل ندارد. پس این شکلش چیست؟ این شکلِ ماده است، بالاتر از این هم وجود دارد. در آنجا دیگر شکل نیست، وقتی شکل نشد، دیگر مردی و زنی وجود ندارد، چون مردی و زنی به دنبال شکل است. حتی صورت مثالی هم در آنجا نیست تا می‌رسد به مقام جبروت و از آنجا به مقام فناء.

روی این جهت به این نکته ما می‌رسیم که اصلًا به‌طورکلی از نقطه نظر طبقات و از نقطه نظر رتبه و از نقطه نظر تکامل دیگر اختلافی بین زن و مرد نیست؛ چون اصلًا زن و مردی وجود ندارد، زن و مردی مال این دنیا است، و ما که برای این دنیا خلق نشده‌ایم، این دنیا گذران است، سی‌سال، چهل‌سال، پنجاه‌سال، شصت‌سال دیگر باید رفت. تو این زمان

که از شصت‌سال بیشتر زندگی کردن بیش از برنامه است! باید رفت، باید این بدن را انداخت. کجا رفت؟ همانی که ما هستیم، اونی که ما هستیم و الآن خود را در این آیینه به این شکل می‌بینیم در واقع این شکلِ بدن ما است، خود ما رنگ نداریم. در روز قیامت همین شکل با بدن مثالی است. همین شکل وجود دارد، ولی بدن چه می‌شود؟ بدن مثالی شبیه به بدن مادی است، نه اینکه مادی صرف و نه مثالی مانند عالم مثال. یک مسئله‌ای بین این دو است که البته این مسئله اختلافی است که آیا در آنجا واقعاً همین بدنِ در این دنیا است با همین مادّه، یا اینکه قیامت، قیامت عقلانی است که در اینجا ما قائل به توسط بین این دو مسئله و جمع بین این دو قضیه هستیم به واسطه خصوصیات و آثاری که در عالم قیامت بر بدن انسان متوجه می‌شود.

بنابراین اسلام برای چه آمده است؟ راه تکاملی اسلام برای چیست؟ برای این است که ما را از این صورت بیرون بیاورد، متوجه خود کند، و به‌واسطه کمالی که برای ما پیدا می‌شود، به همان‌جایی برگردیم که از آنجا آمدیم، آنجا چیست؟ مردی و

زنی دیگر در آنجا معنا ندارد.

خیال می‌کنم خسته شدید، من که خسته شدم! اگر بخواهیم مطلب را از این به بعد ادامه بدهیم دیگر خیال می‌کنم که نتوانیم از عهده بر بیاییم. ان‌شاءاللَه برای جلسه دیگر.

امیدواریم که خدای متعال چشمان ما را بینا و موقعیت ما را به ما بنمایاند. خیلی این مسئله مهم است. این مسئله موتور محرکه انسان است. تا ما نفهمیم کی هستیم، نمی‌توانیم حرکت بکنیم. تا نفهمیم چه هستیم نمی‌توانیم راه برویم. تا به ارزش خود پی نبریم نمی‌توانیم قدم برداریم. آن موتور محرکه سلوک و آن موتور محرکه تربیتی این است که بفهمیم خودمان که هستیم و در چه خواب غفلتی گرفتار هستیم. امام رضا علیه‌السّلام که آمد این کار را کرد، ما هم می‌توانیم بکنیم. خیال‌نکنید نمی‌توانیم، امام حسن که آن کار را کرد، ما هم می‌توانیم بکنیم. حالا یک وقتی نکنید بگذارید اوضاع همین‌طور بماند! پیغمبر که شقّ‌القمر کرد، ما هم می‌توانیم بکنیم. اینکه من می‌گویم واقعیت دارد، شوخی

نیست. ولی راه دارد. نه همین‌طوری سرمان را بیاندازیم پایین و بگوییم بله، هرچه که شد! نه آقا راه دارد، باید به راهش رفت. به آنچه را که بزرگان گفته‌اند باید عمل کرد. طبعاً انسان به آن مطلب و به آن مقصود خواهد رسید.

اللّهم صل علی محمد و آل محمد